

فطرت و شخصیت

محمد کریمی

چکیده

شخصیت یکی از مسائل برخی از رشته‌های علوم انسانی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است. مهم‌ترین سؤال در این زمینه آن است که عوامل مؤثر بر شخصیت کدام است و سهم هر یک از آنها به چه میزان است. برخی از اندیشمندان مسلمان فطرت را عاملی تأثیرگذار بر شخصیت می‌دانند. این مقاله در پی اثبات این نکته است که همه انسانها از فطرت بهره‌مندند، هرچند سهم هر یک از آن متفاوت است.

رواق اندیشه ۱۴

فطرت و شخصیت

همه ما با واژه "شخصیت" برخورد داشته و آن را به کار برده‌ایم؛ "فلانی، انسان با شخصیتی است"، "رفتار شما نشانه شخصیت شماست" و ده‌ها عبارت دیگر. برخی از رشته‌های علوم انسانی مانند، روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی از رشته‌هایی است که به این مسئله می‌پردازد. در علوم تربیتی و اخلاق نیز به آن اشاره شده است. تعریف دقیقی از شخصیت که مورد اتفاق همه باشد وجود ندارد. برخی از روان‌شناسان شخصیت را الگوهای معینی از رفتار و شیوه‌های تفکر دانسته‌اند که نحوه سازگاری شخص با محیط را تبیین می‌کند.^۱ در جامعه‌شناسی، شخصیت سازمان

۱. ریتال اتیکسون و دیگران، زمینه روان‌شناسی، ترجمه براهنی و دیگران، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۳.

پویایی از عوامل مؤثر در یک فرد است که موجبات سازگاری منحصر به فرد او را با محیط پیرامون فراهم می‌سازد.^۱ مشابه این تعریف در روان‌شناسی اجتماعی نیز آمده است: «شخصیت سازمان پویایی (دینامیکی) از منظومه‌های روانی است که سازگاری بی‌همتای فرد با محیطش را موجب می‌شود.»^۲ تعریف جامع و دقیقی که به همه ویژگی‌های شخصیت اشاره کند و در همه رشته‌های مذکور که از منظر متفاوت به شخصیت نگاه می‌کنند مفید باشد، دشوار است؛ اما همانگونه که از تعریف‌های مذکور فهمیده می‌شود شخصیت اشاره به یک واقعیت دارد و آن ساختار فعلیت یافته آدمی است که رفتار او را شکل می‌دهد. شاید آیه شریفه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ»^۳ که بیانگر عملکرد هرکس بر اساس ساختار شخصیتی اوست به همین نکته اشاره داشته باشد.

مهمترین محور بحث درباره شخصیت، مؤلفه‌های سازنده شخصیت و سهم هر یک در آن است. دانشمندان علوم انسانی در رشته‌های مختلف با نگرش خاصی به شخصیت نگریسته، به عناصر گوناگونی که در شخصیت فرد مؤثر است اشاره کرده‌اند. در میان عناصر سازنده شخصیت عناصری چون وراثت و محیط کم و بیش مورد قبول بیشتر اندیشمندان واقع شده است.

أ) وراثت: صفات و ویژگی‌های روحی و روانی که از والدین به فرزند منتقل می‌شود در ساخت شخصیت مؤثر است. امروزه با پیشرفت علم ژنتیک، نقش این عامل در شخصیت بهتر نشان داده می‌شود. از روایاتی که بر دقت انتخاب همسر تأکید کرده نشانه‌هایی از تأثیر این عامل در شخصیت می‌توان یافت.

ب) محیط: این عامل به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم شده است. مقصود از محیط داخلی، دوران قبل از تولد یا همان دوران بارداری است. تغذیه مادر در این دوران تسریع در فعلیت برخی از صفات بالقوه را موجب می‌شود. محیط خارجی که از بدو تولد آغاز می‌شود به محیط طبیعی

۱. علی‌محمد حاضری، مقاله فطرت و شخصیت، ارائه شده در نهمین کنفرانس وحدت حوزه و دانشگاه، آذر ماه ۱۳۷۵، ص ۲.

۲. ژان استوتزل، روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه علی‌محمد کاردان، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۹۷.

۳. اسراء / ۸۴.

(جغرافیایی) و اجتماعی تقسیم می‌شود. در محیط طبیعی شرایط اقلیمی، دما، خشکی یا مرطوب بودن هوا، سرسبزی یا کویبری بودن منطقه باعث ایجاد خلق و خوی‌های متفاوت در افراد می‌شود. در محیط اجتماعی، اموری مانند خانواده، مدرسه، دوستان و خویشاوندان در شخصیت انسان مؤثرند.^۱ فطرت از دیگر عوامل مؤثر در شخصیت دانسته شده است که این نوشتار به آن می‌پردازد. آیت الله مصباح فطرت را یکی از عوامل مؤثر در شخصیت می‌داند و می‌گوید:

یکی از عواملی که عمومیت دارد، فطریات است که در همه انسان‌ها وجود دارد، هر چند شدت و ضعف می‌پذیرد. مراد از فطریات یک سلسله امور روانی خدادادی است که در میان همه آدمیان مشترک است و هر یک از آن‌ها اقتضائاتی خاص دارد.^۲

برخی در برابر این نظر، پرسشی این چنین مطرح کرده‌اند:

اگر فطرت را به عنوان یک «صفت نوعی» که تمام آحاد انسانی بهره و نصیب مساوی و مشابهی از آن برده باشند، فرض شود (حداقل آنکه بهره بالقوه آنان مشابه باشد) به زبان ریاضی، در معادله شخصیت عدد ثابتی را وارد نموده‌ایم که با وجود تغییر در جواب معادله، نقشی در میزان تفاوت جواب‌ها نخواهد داشت. به عبارت دیگر اگر فطرت انسان‌ها خصائص واحد با میزان و شدت یکسانی باشد، عوامل مؤثر در تمایزات آن‌ها چیزهای دیگری است لذا در مبحث شخصیت - تا آنجا که دنبال وجوه تمایز افراد است - عنصر فطرت مداخله‌ای نخواهد داشت.

اما اگر تمایلات فطری انسان را «صفات نوعی» بدانیم و در عین حال قائل به این باشیم که سهم افراد از این صفت، بنا به دلایل مختلف از جمله تفاوت عملکرد «اصلاب و ارحام» متفاوت است، در این صورت، مبحث شخصیت به مسأله شناسایی عوامل مؤثر در میزان دریافت سهم یا نصیب افراد از فطرت تحویل خواهد شد که از این حیث تقریباً مشابه مسأله‌ای است که در علوم انسانی رایج در جست و جوی عوامل مؤثر در شخصیت مطرح

۱. ر.ک: حمزه گنجی، روان‌شناسی عمومی، نشر دانا، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۱۵.

۲. محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۸۵.

می‌شود. بدیهی است بحث در مورد شناسایی نوع عوامل و تفاوت‌های احتمالی آن، همچنان گشوده خواهد بود. همین‌طور اگر مقدار نصیب فطری افراد را بالقوه مساوی بدانیم، اما قائل به تفاوت ظهور و فعلیت یافتن آن بر اساس عوامل مختلف باشیم، باز بحث شخصیت، شناسایی زمینه‌های مساعد یا موانع فعلیت یافتن فطرت خواهد شد که تقریباً مشابه فرض قبلی است.^۱ در این کلام به چهار پرسش مترتب بر هم اشاره شده که پاسخ به آن‌ها محور این نوشته است.

(ا) آیا فطرت در همه انسان‌ها وجود دارد؟

(ب) اگر فطرت در همه انسان‌ها وجود دارد آیا سهم هریک با دیگری متفاوت است؟

(ج) در صورت تفاوت، چه عاملی این تفاوت را موجب شده است.

(د) آیا فطرت می‌تواند مستقلاً در شخصیت مؤثر باشد؟

از طریق بررسی معنا، ادله و فایده فطرت و همچنین فطریات به بررسی و پاسخ پرسش‌های فوق می‌پردازیم. لازم به ذکر است که ما در این بحث از منظر روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی به مسأله ارتباط فطرت و شخصیت نپرداخته‌ایم. چه بسا ممکن است با استفاده از روش تجربی که در این رشته‌ها معهود است نتوان فطرت را اثبات نمود. هدف ما بررسی اثرگذاری فطرت به معنایی که در قرآن و روایات آمده و اندیشمندان مسلمان آنرا پذیرفته و تبیین کرده‌اند در شخصیت است.

۱. تعریف فطرت

بررسی معنای لغوی فطرت و ریشه‌یابی مشتقات آن ثمره‌ای در این بحث ندارد. برای ارائه تعریفی از فطرت ابتدا به برخی از کاربردهای آن در آیات و روایات و سپس به چند تعریف اشاره می‌شود.

قرآن کریم در مورد فطرت چنین می‌گوید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ؛ پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست.»^۲ امام

۱. علی محمد حاضری، پیشین.

۲. روم / ۳۰.

صادق عليه السلام در توضیح این آیه می‌فرماید: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ؛ خداوند همه را بر فطرت توحید خلق کرده است.»^۱ از سوی دیگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «كُلُّ مُوَلَّدٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبُوهُ يَهُودًا أَوْ يُنَصْرَانِيَةً؛ هر فرزندی بر فطرت متولد می‌شود تا اینکه پدر و مادرش او را یهودی یا مسیحی کنند.»^۲ امام باقر عليه السلام در توضیح این روایت چنین فرموده است: «يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ؛ هر نوزادی با این معرفت که خدا خالق و آفریننده اوست متولد می‌شود.»^۳

چند تعریف از فطرت:

آیت الله جوادی آملی در باره فطرت می‌گوید: «فطرت که همان بینش شهودی انسان نسبت به هستی محض و نیز گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه‌ای نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده و جان آدمی به آن شیوه خلق شده است.»^۴ مرحوم استاد محمد تقی جعفری فطرت را اینگونه تعریف کرده است: «فطرت عبارت است از جریان طبیعی و قانونی نیروهایی که در انسان به وجود می‌آید. بنابراین در هر یک از نیروهای غریزی و مغزی و روانی فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو می‌باشد.»^۵ برخی دیگر فطرت را نوعی هدایت تکوینی انسان در دو قلمرو شناخت و احساس می‌دانند.^۶

از مجموعه آیات و روایات و همچنین تعریف‌هایی که برای فطرت گفته شد می‌فهمیم که فطرت نحوه خلقت و وجود انسان است. وجود انسان، پرنده، ماهی و... در اصل هستی و نفی عدم مشترک هستند، اما هر یک از این‌ها ویژگی‌هایی دارند که یکی را از دیگری متمایز می‌کند، این را وجود انسان و آن را وجود ماهی یا پرنده می‌کند. این تمایزها و مشخصه‌ها جدای از وجود آن‌ها نیست، یعنی اینگونه نیست که همه موجودات در آن مشترک باشند و سپس مجموعه‌ای از ویژگی‌ها به آن ضمیمه

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۱۲.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۸۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ص ۱۲.

۴. عبدالله جوادی آملی، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، انتشارات الزهراء، قم، ۱۳۷۲، ص ۶۹.

۵. محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۴۱.

۶. علی ربانی گلپایگانی، فطرت در قلمرو اندیشه و گفتار (جزوه منتشر نشده).

شود و انسان یا پرنده را تشکیل دهد؛ بلکه نوع وجود و نحوه هستی آن‌ها به گونه‌ای است که یکی پرنده است و دیگری ماهی. وجود ماهی گونه‌ای است که ویژگی‌ها یا استعداد‌های خاصی را دارد؛ مثلاً می‌تواند در آب شنا کند، از گیاهان دریایی تغذیه کند و... وجود انسان نیز به گونه‌ای است که استعداد‌های مخصوصی را دارد؛ می‌تواند سخن بگوید، بیندیشد و... یکی از ویژگی‌های انسان این است که در وجود او برخی از بینش‌ها و گرایش‌ها نهاده شده است. این نحوه از وجود و خلقت را فطرت می‌نامند. علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «ان الخلقة الانسانية نوع من الایجاد یستتبع هذه العلوم و الادراکات؛ خلقت انسان، گونه‌ای از هستی بخشی است که این علوم و ادراکات را در پی دارد»^۱. شهید مطهری نیز فطرت را نحوه خلقت می‌داند.^۲ بنابراین مقصود ما از فطرت نحوه‌ای از خلقت و سرشت انسانی است که در آن بینش‌ها و گرایش‌های متعالی نهاده شده است و تعاریف مذکور با تعبیرهای گوناگون به این واقعیت اشاره دارد. از آنچه گفته شد می‌فهمیم اولاً؛ فطرت در همه انسان‌ها وجود دارد و نوع انسان‌ها اصل فطرت را دارا هستند. ثانیاً؛ فطرت، ثابت، پایدار و جاودانه است؛ زیرا لازمه ذات انسان است. ثالثاً؛ فطرت نحوه وجود است یعنی خلقت انسان به گونه‌ای است که بینش‌ها و گرایش‌های خاصی را در خود می‌یابد و درک روشنی از آن‌ها دارد.

مطابق آنچه در تعریف فطرت گفته شده در پاسخ به سؤال نخست می‌توان گفت که فطرت به این معنا در همه انسان‌ها وجود دارد. زیرا فطرت را نمی‌توان از وجود انسان تفکیک کرد، بلکه انسان فطرتاً به اموری بینش یا گرایش دارد و این نحوه سرشت در همه انسان‌ها وجود دارد. اما پرسش دوم؛ از اینکه همه انسان‌ها نصابی از فطرت را دارا هستند نمی‌توان گفت که سهم آن‌ها از فطرت یکسان است یا نه، مگر آنکه مقدمات دیگری به آن ضمیمه شود؛ مثلاً ممکن است بگوییم چون خدا عادل است و انسان‌ها پیش از خلقت هیچ مرجعی بر همدیگر ندارند پس، طبق اقتضای این دو امر، همگی سهم برابری از فطرت دارند. اما این دلیل با دقت در عدالت ناتمام خواهد بود؛ چون مقتضای عدالت الهی این است که از انسان‌ها به اندازه ظرفیت و توانایی آن‌ها انتظار داشته باشد و در پاداش کردار،

۱. محمد حسین طباطبایی، المیزان، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ق، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲. مرتضی مطهری، فطرت، صدرا، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۹؛ همو، نقدی بر مارکسیسم، صدرا، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱،

ظرفیت و استعداد آنها لحاظ شود. صرف داشتن استعداد و توانایی بیشتر دلالت بر برتری کسی نزد خدا نمی‌کند. چه بسا کسانی که از استعداد کمتری بهره‌مند بوده اما از آن استعداد به خوبی و در جهت خوبی استفاده کرده‌اند، نزد خدا بهتر و بالاتر از انسان‌هایی هستند که استعدادهای سرشاری داشته، ولی از آن استفاده نکرده یا در جهت قرب خدا نبوده است.

نتیجه آنکه دلیلی بر یکسان بودن فطرت افراد وجود ندارد؛ اما با توجه به نحوه وجود بودن فطرت اگر بتوان تفاوت وجود افراد و شدت و ضعف آن را ثابت کرد می‌توان تفاوت فطرت را نیز نتیجه گرفت. لازمه فطرت گرایش به کمال مطلق و احساس نیازمندی و عبودیت نسبت به خداست، هرچه وجود انسان از شدت و وسعت بیشتری برخوردار باشد این نیازمندی بیشتر خواهد بود. یک لیوان بدون آب را با یک اقیانوس بدون آب مقایسه کنید. هر دو خالی از آب و نیازمند آب هستند، اما نیازمندی اقیانوس بسیار بیش از نیازمندی لیوان است. در وجودهایی که از قوت و وسعت بیشتری برخوردارند نیازمندی بیشتری به خدا احساس می‌شود؛ زیرا هستی بیشتری را وابسته به خدا می‌بینند و احتیاج بیشتری را احساس می‌کنند. شاید این فراز از دعای امام سجّاد علیه السلام^۱ به همین نکته اشاره داشته باشد: «فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ خَلْقًا مِنِّي إِنْ أَنَا تَقَلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي.» امام علیه السلام پس از آنکه مواردی از غفلت از خدا را می‌شمارد می‌فرماید: «اگر با این حال از دنیا بروم بدتر از من چه کسی است.» این سخن از این واقعیت حکایت می‌کند که امام علیه السلام از سعه وجودی‌ای و وسعتی بهره‌مند است که اگر خدا را از آن بگیرند بالاترین نیازمندی و بیچارگی را احساس می‌کند و کسانی که از این سعه برخوردار نیستند این نیازمندی را احساس نمی‌کنند.

به هر حال تعریف فطرت بر تفاوت و یا عدم تفاوت سهم افراد از فطرت واحد دلالتی ندارد؛ مگر آنکه مقدمات دیگری ضمیمه شود که آن مقدمات نیز، خود، نیازمند اثباتند.

۲. ادله اثبات فطرت

به دو دلیل برای اثبات فطرت اشاره می‌کنیم:

۱. ر.ک: مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

۱-۲. درون کاوی و مطالعه حالات روانی

گرایش‌های فطری از روح و جان انسان سرچشمه گرفته است و از پدیده‌های روانی او می‌باشد. نزدیک‌ترین راه شناخت، مطالعه کتاب نفس و دقت در حالات روحی انسان است. انسان وقتی به حالات درونی، ضمیر و روان خود با توجه می‌نگرد، می‌یابد که حقیقت جو و خیر خواه است، کمال جویی را می‌پسندد و خیر خواهی را ستایش می‌کند. او به علم حضوری این را درک می‌کند؛ این نحوه از وجود با چنین احساساتی را فطرت می‌نامند.

این استدلال یک تجربه شخصی است و نتیجه آن را نمی‌توان در قالب یک استدلال منطقی ریخت و در مقام اقناع یا افهام به آن استناد جست؛ لیکن آنچه می‌تواند رهگشا باشد، یاد آوری شواهد و نشانه‌هایی است که بر وجود چنین گرایش‌های فطری در وجود نوع انسان‌ها دلالت می‌کنند، مانند این که می‌بینیم افراد بشر در شرایط عادی که نه انتظار سودی است و نه احتمال زیانی، علم را می‌ستایند و عالمان را تکریم می‌کنند؛ یا در گفتار و رفتار انسان می‌یابیم که پیوسته کمال مطلق را جویا بوده و در هر درجه از کمال مراتب بالاتری را خواهان است.

۲-۲. رجوع به آراء روان شناسان

در روان شناسی تجربی حالات روانی (نفسانیات) اموری مسلم گرفته شده است. آنان تمایلات غریزی و فطری انسان را به سه دسته شخصی، اجتماعی و عالی تقسیم کرده‌اند؛^۱ تمایلات شخصی و خود دوستی، تمایلاتی است که طبق آن شخص به دنبال خیر و صلاح خود است. تمایلات اجتماعی، تمایلاتی است که احساس نوعی علاقه و دلبستگی را نسبت به هم‌نوعان خود موجب می‌شود. اموری چون محبت و دوستی خانوادگی، میهن دوستی و الگوپذیری از این دسته‌اند. تمایلات عالی اموری مانند حقیقت جویی، زیبایی دوستی و حس دینی می‌باشد.

رجوع به نظریه‌های روان شناسان، بدون لحاظ دلیل آن، ارزش علمی ندارد، مگر آنکه مورد اتفاق

همه روان شناسان باشد که از این اتفاق نوعی اطمینان حاصل می‌شود.

از مجموع این ادله استفاده می‌شود که فطرت در همه انسان‌ها وجود دارد. با دقت در آراء روان شناسان و عملکرد آن‌ها در روانکاوی هر فرد جدای از دیگری و آنچه ما در زندگی اجتماعی می‌بینیم، تفاوت انسان‌ها در بهرمندی از فطرت را می‌یابیم که به عامل این تفاوت اشاره خواهیم کرد.

۳. فایده فطرت

برای فطرت فواید فراوانی ذکر شده است؛ از جمله اینکه فطرت زمینه‌ای برای رشد ارزش‌های اخلاقی در انسان، یکسان شدن نوع اندیشه و احساس و در نتیجه توانایی بر زندگی اجتماعی است. همچنین مشترک بودن فطرت در همه زمان‌ها سیر تکاملی انسان را موجب می‌گردد؛ زیرا بدون وجود امر مشترکی در میان همه انسان‌ها سیر از نقص به تکامل بی‌معنا خواهد بود.

از فواید ذکر شده برای فطرت که از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود و مرحوم طباطبایی نیز به آن اشاره نموده است^۱ نوعی بودن فطرت استفاده می‌شود، اما این نوعی بودن با شدت و ضعف افراد مختلف منافاتی ندارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۴. فطریات

فطریات را به دو دسته ادراکی (معرفتی) و گرایشی تقسیم نموده‌اند.

۴-۱. فطریات ادراکی: اصطلاح فطری در مورد شناخت به معانی مختلفی به کار رفته است. به نظر ابن سینا فطریات ادراکی دو ویژگی دارد، نخست این که تلقینی و متأثر از عوامل بیرونی نبوده و از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و دیگر اینکه جزمی و قطعی هستند.^۲

۴-۲. فطریات گرایشی

۴-۲-۱. حس کنجکاری و حقیقت جویی. انسان همواره به راز اشیاء و حوادث

۱. محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲. ابن سینا، النجاة، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۲.

اطراف خود آگاه شود. آثار این تمایل و احساس به صورت محدود و ضعیف از لحظه خلقت در او مشاهده می‌شود و به تدریج که قوای ادراکی او رشد می‌کند آثار و نتایج آن نیز در زندگی او گسترش و تکامل می‌یابد.

۲-۲-۴. حس نیکی یا فضیلت خواهی. آدمی ذاتاً فضایل اخلاقی را دوست دارد و در نهاد خود طالب و خواهان آن است، چه آن خیر و فضیلت مانند حلم و شجاعت جنبه فردی داشته باشد و چه جنبه اجتماعی داشته باشد مانند دادخواهی، یاری رساندن و کمک به مظلومان و محرومان. در اینجا محیط، در یافتن مصادیق فضیلت مؤثر است.

۳-۲-۴. حس کمال جویی. انسان اولاً و بالذات خواهان کمال است و ثانیاً خواهان کمال مطلق و نامحدود؛ لذا پس از یافتن مرتبه‌ای از کمال به جست و جوی مرتبه دیگری از آن می‌پردازد.

۴-۲-۴. تمایل به ابداع و ابتکار. آدمی در درون خود ابداع و خلاقیت را می‌پسندد و به آن گرایش دارد، خواه او خود، این گرایش را بالفعل داشته باشد یا نه.

از مجموع این صفات فطری استفاده می‌شود که اصل این صفات در همه انسان‌ها وجود دارد و آنچه فطری است اصل همین صفات است؛ اما مصادیق این صفات مانند مصداق فضیلت یا کمال ممکن است فطری نباشد. همچنین این صفات در همه انسان‌ها به یک اندازه نیست؛ بلکه برخی حس فضیلت‌طلبی بیشتری از دیگران دارند و از سهم بیشتری بهره‌مندند. عوامل متفاوتی همچون محیط و... در این حس می‌تواند تأثیر بگذارد و آن را تقویت یا تضعیف نماید. بهره‌برداری از فطریات و توجه به آن‌ها نیز در تقویتشان مؤثر است؛ زیرا با فراموشی فطرت، غبار غفلت آن را فرا خواهد گرفت.

از آنچه درباره تعریف، ادله و فایده فطرت و همچنین فطریات گفته شد در می‌یابیم که:

(الف) فطرت نحوه وجود انسان است و با شدت و ضعف وجود، شدید و ضعیف می‌شود.

(ب) فطرت دارای فعلیت است و فقط قوه و استعداد صرف نیست.

(ج) فطرت امری نوعی است که در همه انسان‌ها وجود دارد.

(د) فطرت شدت و ضعف‌پذیر است. گرایش‌های فطری در برخی افراد قوی و در برخی ضعیف

است.^۱

ه) انسان در شدت و ضعف فطریات دخالت دارد.

اما فطرت و فطریات چگونه می‌تواند در شخصیت انسان تأثیر بگذارد؟ شخصیت بر اساس صفات و ویژگی‌های فردی شکل می‌گیرد. اگر فطرت شدت و ضعف دارد و این شدت و ضعف باعث ایجاد تفاوت در افراد می‌شود، چه عاملی این شدت و ضعف را موجب می‌شود؟ اگر عامل آن همان مؤلفه‌هایی است که روان‌شناسان و جامعه‌شناسان در شکل‌گیری شخصیت انسان مؤثر می‌دانند، فطرت فی‌نفسه چگونه می‌تواند در شخصیت مؤثر باشد؟ شاید بتوان از نحوه اثر گذاری فطرت در شخصیت تبیین‌های متفاوتی ارائه کرد که در اینجا به دو تبیین اشاره می‌شود:

یک) همانگونه که گفته شد فطرت با اصل خلقت و وجود آدمی ارتباط دارد؛ زیرا فطرت نحوه وجود انسان است. اگر ثابت شود که وجود افراد، متفاوت و دارای شدت و ضعف است فطرت که نحوه وجود اوست متفاوت و شدید و ضعیف خواهد بود. اکنون سؤال به شدت و ضعف وجود منتقل می‌شود که آیا وجود افراد شدت و ضعف دارد یا نه؟ اگر وجود، تشکیکی و دارای شدت و ضعف است عامل آن چیست؟

غیر از شدت و ضعف وجودی که پس از خلقت هر فرد به سبب اعمال و رفتارش به او می‌رسد؛ از روایات به دست می‌آید که افراد بشر هنگام خلقت نیز تفاوت وجودی دارند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ طَيِّبَتَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ طَيِّبَةَ شَيْعَتِنَا مِنْ دُونَ ذَالِكِ، فَهُمْ مِنَّا، وَ خَلَقَ طَيِّبَةَ عَدُوِّنَا مِنْ سِجِّينَ وَ خَلَقَ طَيِّبَةَ شَيْعَتِهِمْ مِنْ دُونَ ذَالِكِ فَهُوَ مِنْهُمْ^۲؛ خداوند سرشت ما را از علیین نهاده و سرشت شیعیان ما را از ذیل آن، آن‌ها از ما هستند؛ و دشمنان ما را از سجین خلق کرده و پیروان آن‌ها را از ذیل آن، پس پیروانشان از آن‌ها هستند.» از این روایت فهمیده می‌شود که خلقت انسان‌ها متفاوت است اما سر این اختلاف چیست؟ برخی از روایات علت آن را پاسخ‌گویی ارادی انسان به

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مرتضی مطهری، فلسفه تاریخ، صدرا، تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲۲، ص ۳۳۱.

ندای الهی در عالمی به نام عالم دَرّ می‌دانند.^۱ در این صورت نقش اراده در شخصیت انسان برجسته خواهد شد و لذا برخی اراده را هم در کنار فطرت یکی از عوامل و بلکه مهم‌ترین عامل مؤثر در شخصیت می‌دانند.^۲ این بحث با یکی از مباحث پیچیده و دقیق معارف و کلامی به نام "جبر و اختیار" ارتباط دارد که در جای خود به آن پرداخته شده است.^۳

دو همانگونه که گفته شد فطرت نحوه وجود انسان است که در همه انسان‌ها وجود دارد. فطرت شدت و ضعف‌پذیر است و گرایش‌ات او قوی و ضعیف می‌شود، به فرض که در شدت و ضعف آن‌ها اموری را غیر از عواملی که روان‌شناسان و جامعه‌شناسان در مورد شخصیت گفته‌اند دخیل ندانیم^۴، فطرت مؤلفه‌ای است که در شخصیت تأثیر می‌گذارد؛ زیرا با حضور فطرت عواملی که روان‌شناسان و جامعه‌شناسان گفته‌اند تأثیری متفاوت با زمان عدم حضور فطرت خواهد داشت. و چون فطرت تشکیکی است و در افراد متفاوت است؛ لذا تأثیر آن عوامل در افراد، متفاوت خواهد بود. خاصیت گرایش‌ات فطری آن است که اگر زنده نگه داشته شوند و به آن‌ها بها داده شود بر شکوفاییشان افزوده می‌شود و تأثیرات بیشتری می‌گذارند؛ برای مثال یکی از گرایش‌ات فطری مانند ظلم ستیزی را در نظر می‌گیریم. اگر این گرایش در همه افراد به یک اندازه وجود داشته باشد، تأثیری که عوامل محیطی در شدت و ضعف ظلم ستیزی و در نتیجه در شخصیت انسان دارند با حضور فطرت متفاوت خواهد بود. بنابراین "نکته قابل تأمل آن است که امور فطری به یک اندازه در افراد، بیدار و شکوفا نمی‌گردد، به همین دلیل نمی‌توان سهم مشخص و ثابت و یکسانی را برای عامل فطرت در عرض سایر عوامل در نظر گرفت. آن دسته از انسان‌ها که فطرت الهی و اخلاقی آنها شکوفاتر گشته و از خضوع، عبودیت و حیات اخلاقی ممتاز تری برخوردارند، عامل فطرت سهم بیش تری را در شکل‌دهی شخصیت و شاکله آن‌ها دارد، و آنان که در اثر عوامل مختلف جنبه‌های حیوانی خود را تقویت کرده‌اند شعله فطرتشان،

۱. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۲۷۹

۲. محمد تقی مصباح یزدی، پیشین، ص ۱۸۶.

۳. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: امام خمینی، جبر و اختیار؛ محمد تقی مصباح، معارف قرآن (انسان‌شناسی)، بحث اختیار انسان.

۴. از برخی روایات برداشت می‌شود که امور دیگری غیر از عوامل گفته شده در برخی از گرایش‌ات انسان و شدت و ضعف آن‌ها تأثیر می‌گذارد، مانند دعای پدر و مادر.

فروکش کرده و نقش ضعیف‌تری ایفا می‌کند.^۱

سؤال دیگری که مطرح است این است که آیا فطرت به دو طرف خیر و شر گرایش دارد یا فقط به سمت خیر می‌گراید. برخی می‌گویند: «فطرت و خمیرمایه ذاتی بشر، خصلتی دو سویه دارد یعنی هم کمال جویی و گرایش به خیر در وجودش نهفته است و هم شیطان صفتی و درنده خویی و تمایلات شرورانه با مذاقش سازگار است. این دیدگاه، فطرت یا ماهیت وجود انسان را به صورت بالقوه و قادر و توانا برای فعلیت یافتنِ دوگانه در دو سوی طیف خیر و شر می‌داند و خمیرمایه هر دو گونه فعلیت را در وجودش می‌یابد که برای تحقق یکی و زیر پا گذاشتن آن دیگری، شرایط و لوازم و تکالیفی مقدر شده است. استنباط اولیه و ظاهر از (آیات ۷ و ۸) سوره مبارکه شمس که از الهام تقوا و فجور در نفس انسان خبر می‌دهد، می‌تواند مدلول این نگرش قلمداد شود.»^۲

از آیات و روایات و آنچه در این مقاله در باره فطرت گفته شد، فهمیده می‌شود که فطرت یک سویه و فقط در جهت کمال است؛ به همین دلیل صفات خوب را به فطرت نسبت می‌دهند. در اینجا باید میان فطرت انسان و خود او تفاوت قائل شد. در انسان هر دو نوع گرایش وجود دارد؛ اما گرایش به سمت خوبی و کمال مطلق را فطرت می‌نامند. این فطرت آن گونه که در این نقل قول آمده، بالقوه نیست؛ بلکه فعلیت دارد. روایات هم بر بالفعل بودن آن دلالت دارد؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تولد هر فرزندی را بر فطرت می‌داند تا اینکه پدر و مادرش او را یهودی یا مسیحی کنند.^۳ از این روایت و روایات مشابه فهمیده می‌شود که فطرت از آغاز تولد در انسان بالفعل موجود است.

در نقل قول پیشین دو سویه بودن فطرت به استنباط نخستین از این آیات سوره شمس تمسک شده است: «و نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا؛ سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.»^۴ چنین استنباطی ناتمام است؛ زیرا اولاً این آیه بر گرایش فطرت دلالت ندارد بلکه سخن از بینش و آگاهی و الهام مصادیق فجور و

۱. محمود رجبی، انسان‌شناسی، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳.

۲. علی محمد حاضری، پیشین، ص ۷. (نویسنده، این نظریه را به دکتر شریعتی و دکتر سروش نسبت داده است.)

۳. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۱.

۴. شمس / ۷-۸.

تقوا است. ثانیاً آیه دلالت بر دو سویه بودن نمی‌کند؛ زیرا الهم فجور در واقع همان الهم تقوا است؛ به او الهم شده که این کار، بد و پلید است، تا از آن دوری کند، نه آنکه او را به فجور هدایت کرده و سوق دهد. اگر به انسانی که بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، که یک راه وی را به مقصد می‌رساند و راه دیگر او را از مقصد منحرف و دور می‌کند، گفته شود که این راه دوم تو را به مقصد نمی‌رساند بلکه از مقصود منحرف می‌کند، در واقع راه مقصد را به او نشان داده‌اند نه آنکه او را به بیراهه کشانده باشند. ادامه آیات فوق شاهد همین مطلب است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.»^۱

